787

تنویر القلوب
فارسی قلمی
فی
لطائف المحجوب
ملفوظات
حضرت خواجہ شاہ اللہ بخش تونسوی رحمتہ اللہ علیہ

تنویر القلوب فی لطائف المحبوب

از

ملفوظات حضرت غریب نواز

خواجہ اللہ بخش رضی اللہ تعالیٰ عنہ

جمع کردہ مولوی احمد خان بختیار

علیہ الرحمۃ والغفران

یا اللہ بخش

رب یسر بسم اللہ الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

الحمد للہ الذی نور قلوب العاشقین بنور وجدانہ و شرح

صدور العارفین بسرور عرفانہ والصلوٰۃ والسلام علیٰ

خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین اما بعد فیقول العبد

الضعیف النحیف الراجی الیٰ رحمۃ اللہ تعالیٰ الکافی الوافی

احمد بن میر عالم المسمی بالبختیار الاوشی ثم الخراسانی

الغزنوی کہ از عرصہ دراز درین فکر بودم کہ کدام کتابے

با جان ہم قالبی در ملفوظات محبوبے اعنی مولانا و مرشدنا

حضرت خواجہ اللہ بخش تونسوی ادام اللہ تعالیٰ برکاتہ و
فیوضاتہ جمع کردہ شود تا آخر الامر بدین الہام مستفید شدہ
کہ شرح آن در کتاب ثانی کہ منقول ازین کتاب است
کردہ خواہد شد چراکہ اینکتاب محض برائی قلمبند کردن
عبارات ملفوظات شریفہ بطریق یادگاری قلمبند شدہ
ازینجہت درینکتاب اقتصار حسب المقصود کردیدہ و این
ملفوظات شریفہ مع شرح و فوائد کثیرہ در کتاب ثانی
یعنی در منقول الیہ کہ مسمی کردہ خواہد شد بہ تنویر القلوب
فی لطائف المحبوب بہ بسط و تحقیق تمام انشاء اللہ تعالیٰ
نوشتہ خواہد شد آمدیم بر سر مقصود واللہ تعالیٰ ہو

یاد رفتہ

الموفق الی طریق الهدایه و مطلوب المعهود لطیفه

روزی بعد نماز عصر در خانقاه جاه پناه جد امجد خویش

یعنی حضرت فخر الاولیاء خواجه خواجگان خواجه محمد

سلیمان رضی الله تعالی عنه وارضاه عنا حسب معمول

لطریق معهود جلوس میفرمودند جمیع اصحاب از درویشان

و علما حاضر بودند حضرت ایشان بر زبان مبارک

راندکه روزی حضرت صاحبی یعنی فخر الاولیاء قدس سره

میفرمودند که در نظر فیض اثر حضرت قبله عالم مهاروی

رضی الله تعالی عنه تاثیری بود که بهر که نظر مبارک ایشان بر افتاد

آن شخص را از هر دو جهان می ربودند و مستغرق بهوش نما

میکردانیدند که از هیچ خبر نداشتی چنانچه شخصی ساکن
چودهوان بسبب قرضداری مردم هنود از خانه فرار
شده بود که باخر در خدمت حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه
در رسید و قدر دو سه ماه در خدمت لنگر شریف بجان و
دل مصروف شده تا که حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه
بر حال و حال لقشانی او واقف شدند و آن شخص نیز
مطلع شد که از نظر فیض اثر حضرت قبله صفا بر حال
بنده زیاده تربیت آخر روزی بخدمت حضرت قبله عالم شفیق رضی الله عنه
عرض نمود که بنده بسبب قرضداری هنود از خانه فرار شده
التجا بخدمت آن قبله عالم آورده ام اگر بر حال کسی غلام

نظر فرمائید زہی ہمت حضرت قبلۂ عالم در جواب شما فرمودند

کہ بخانہ برو و بندی و دفترهای شہوکاران طلبیده بگو کہ

فلوس آورده ام بندی و دفترها بیارید کہ از روی آن دفترها

قرض شما ادا نمایم شہوکاران خوش شده فی الفور بر خانہ

و بندیهای خود را حاضر کردند تا فلوس قرض داروی بگیرند

چون بندیها را وا کردند هیچ در وی یافته نمیشد سر جنبید

بندیها را زیر و زبر ساختند هیچ سودی نه داشت شہوکاران

دانستند این سخن خالی از حکمت نیست از وی استفسار

نمودند کہ راست بگو کہ این چہ سر است کہ قرض ما مسدود شده

و هر رقمه از بندیهای ما پیدا نیست و نابود شده

قال

تمامی احوال از اول تا آخر از کیفیت خود بدیشان بیان
نمود شهوکاران از شنیدن این سخن متعجب ماندند بعده
آن شخص بایشان گفت که بیشک قرض شما بر بنده است
اگرچه از دختر های شما صحبت نصیب کردیده مگر همراه بنده اگر
بقدری کم و بیش حسب المقدور من فیصله و صلح میکنید
در قبهٔ مرا آزاد میمائید تا من خیری بشما و هم کرده
مفلسم زیاده طاقت ندارم شهوکاران قبول کردند
بعده بایشان فیصله کرده باز بسمت مهار شریف بخدمت حضرت
قبلهٔ عالم حاضر گردیده قدمبوس شد و کیفیت حال خود بیان
نمود و باز بطریق سابق در خدمت لنگر شریف مصروف شد

تا که روزی درویشان از رفقا بوی گفتند که نظر حضرت
بر حال تو ظاهر میشود باید که کدام سبق از حضرت قبله
عالم رضی الله تعالی عنه شروع باید کرد امید که کدام ثمر مفید
بحق تو بالظهور خواهد رسید از آنکه او مرد اُمّی بود الف را
بر داشته بخدمت حضرت قبله عالم بغرض حاضر شد و الف
یعنی قاعده بغدادی پیش حضرت نهاد و حضرت قبله عالم بغرض
باو تلقین فرمود که بگو الف او گفت الف بمجرد گفتن
الف جذبه عشق الهی در تمام وجود وی درگرفت هر چند که
حضرت قبله عالم بغرض تلقین ب می فرمودند که بگو ب
او در جواب بجز الف الف دیگر هیچ نگفت تا آخر از آنجا

تا مصلی

مانند مجانین و مجذوبان مست و مدهوش بر خاستند و الف
الف بر زبان میراندند و از آنکه وی هر لحظه کلمهٔ الف
الف میگفت مردم آنجائی ویرا به الفی مسمی کردند و هم
ویرا الفو میگفتند چنانچه حالت بروی بحدی متغیر شد
که روزی سگ بچه را گرفته در بغل میگردانید و حال
آنکه اورا هیچ خبر نبود که سگ بچه بست یا دیگر چیز است
و چون شب شدی همراه آن سگ بچه در مسجد آمدی و آنرا
در بغل در مسجد میخفتانیدی چنانچه این ماجرا خادمان
و دربانان مسجد بحضرت قبله عالم بعرض رسانیدند که الفو سگ
بچه را در بغل گرفته شب در مسجد خاص حضرت فرود میکرد تا

کدام سر بچه آورده بجای سنگ کچه در بغل او دمید و سنگ کچه را
از او گرفته بیرون اندازید در و این بحکم قبله عالم نفو حینیت
حکمت تعمیل آوردند که سر بچه بجای سنگ کچه در بغل او
داده سنگ کچه را از نا تهیده بیرون انداختند و او را هیچ
خبر نشد و همدرین محل فرموده اند که شخص الفو نام وقتی در
شهر بهاولپور رفته بود و در انجا کدام مولوی از متوصلان
حضرت قبله عالم نفو و برادر بسیار خسته حال و شکسته
بال بر حالش رحم آورد که این پیر برادر من است و بچه
تنگدست و شکسته حالی حالش میگذرد مناسب که این را
پیش نواب بهاولخان برده چیزی وجه معاش مقرر کنانید

اینر

کفا نیده آید آخر مولوی مذکور بخدمتش آید و گفت اگر مرضی
شما باشد ما هر دو یکجا بخدمت نواب صاحب رفته چیزی و جه
کفاف و معیشت برای شما مقرر کنانیده آید تا که گذران شما
از نان و پارچه بسهولت گذرد او در جواب گفت که سگ
سگ را جای سگ نشان میدهد لطیفه روزی محبوب الله
میفرمودند که خلیل الرحمن نام شخصی از هندوستان اشتهار
فرستاده است و نوشته که بیعت حضرت شیخ احمد صابر صاحب
از بابا صاحب حضرت گنجشکر رضی الله تعالی عنه از هیچ کتاب ثابت
نمیشود عجب مردمان اند که در حق چنین اولیاء همچنین سخنان
لایعنی مینویسند و ازین خبر ندارند که [illegible] مرآة الاسرار

واخبار الاخیار ناطق ست بر ثبوت بیعت حضرت علی
احمد صابر از حضرت بابا صاحب گنج شکر رضی اللہ تعالی عنہما چنانچہ
صاحب مراۃ الاسرار مینویسد وقتیکہ حضرت بابا صاحب رحمۃ اللہ
سند خلافت دہلی بحضرت علی احمد صاحب دادند و فرمودند
کہ این سند را از قطب صاحب ہانسوی ہم مہر کنانیدہ بدہلی
روید چون علی احمد صابر صاحب از انجا رخصت شدہ بخدمت
حضرت قطب صاحب ہانسوی رسیدند و از ایشان استدعا
مہر کردن سند نمودند حضرت قطب صاحب سند را پارہ
پارہ نمود حضرت علی احمد صابر صاحب از انجا واپس بخدمت
بابا صاحب رسیدہ کیفیت پارہ کردن سند عرض نمودند حضرت

بابا صاحب از کار زر رو قطب صاحب ناراض شدہ لیکن
فرمودند کہ شما تسلی فرمائید شما را ولایت پیران کلیر کہ
شہر عظیم الشان است خواہم داد آخر الدہر ایشانرا بشہر
پیران کلیر فرستاد چون در انجا رسیدند و جائی استقامت
فرمودند روزی برای نماز جمعہ در مسجد جامع با چند نفر از
مریدان تشریف بردند و جائی نشستند مردمان انجا کہ
ملازم مسجد بودند ایشانرا گفتند کہ شما ازینجا برخیزید کہ
اینجا مصلی فلان عالم و فلان پیرزادہ و فلان و فلان است
از انکہ وی در استغراق بودند جواب نمیگفتند و مریدان حضرت
ایشانرا یعنی اہل مسجد را گفتند کہ ما از شما پیشتر نشستہ ایم

شما بچه سبب مارا ازینجا می خیزانید و آنچنین جنونیت آخر
برین تنازع فیما بین ایشان حضرت را نیز خبر شد فرمودند که
مارا چرا برمیخیزانید اهل مسجد گفتند که این جای فلان و
فلان است و ایشان عالم و پیرزاده صاحب جاه و عزت اند
حضرت در جواب فرمودکه از ایشان من مستحق ام از انکه
من پیر ولایت ام ایشان گفتند شما چه دلیل دارید حضرت
در غضب آمد و گفت دلیل همین است که شما همه را هلاک خواهم کرد
آخر الامر حضرت از مسجد بیرون شد و دعای بد خواست
همه فی الحال هلاک گشتند بلکه اهل همه شهر مبتلای هلاک میشد تا آخر
مردم آنجا جمع شده و بخدمت حضرت آمدند و عرض نمودند که تقصیر ما

عفو فرمائید تا که ازین بلا نجات یابیم حضرت که این دعائ فرموده
بنده بجناب باری تعالی قبول افتاده رد نخواهد شد آخر الامر تمام شهر
برباد شده ویران گردید و تا هنوز ویران است و هم درین محل فرمودند
که چند بار پادشاهان دهلی برای آبادی این شهر سعی و کوشش
بلیغ فرموده مگر صورت نبست و هم درین محل فرمودند حالانکه
مزار مبارک حضرت اصحاب بالکل در ویرانه است مگر بایام عرس
مردم و سامان عرس از هر قسم از اطراف و جوانب بحدی جمع
میشوند که احتیاج هیچ چیز نماشد و هم درین محل فرمودند
میگویند که مزار مبارک حضرت را هر شب لنگوران وحشی
که از قسم بوزنه اند با دم های خویش جاروب داده صاف میکنند

و همدرین محل فرمود که صاحب مرآة الاسرار مینویسد که بعضی
اولیا را وصف جلال موسی علیه السلام و اسرافیل علیه السلام
حاصل میشود و منجمله ایشان حضرت علی احمد صابر است که جلال
موسوی و اسرافیلی داشت لطیفه روزی دیگر سخن در تعریف
اولیاء افتاده بود حضرت ایشان بموافقت ذکر علی احمد
صابر بر زبان راند که شیخ عبدالحق ردولوی صاحب توشه از
اعاظم اولیا است چنانچه در مرآة الاسرار ذکر ایشان چنین
آورده که حضرت هفت ساله بود که با مادر خود بوقت تهجد
میخاست و نماز تهجد را ادا میفرمود روزی مادر ایشان فرمود
که ای عزیز من شما چرا تکلیف میکشید ازانکه حق تعالی بر شما تکلیف نه

صلوة نوافل بتم تا هنوز نه نهاده از جهت آنکه خرد سالی و تو صلوة
تهجد میخوانی این سخن والده خویش حضرت را بسیار ناگوار آمد
و گفت از چنین مادر دور باید گریخت که از راه خدا منع می
نماید این مادر نیست بلکه راه زن راه خداست آخر شیخ
عبد الحق صاحب از خانه پدر شبی در شهر دہلی که مسکن برادر
حقیقی خود تقی محمد نام که در سرکار علاء الدین خلجی ملازم
بودند رسید و در آنجا مشغول شدند خواندن علم شد روزی
برادر حقیقی تقی محمد شیخ صاحب را پیش کدام مولوی برد و مشغول تعلیم
سبق خواندن بمولوی سپرد مولوی مذکور شیخ صاحب را ابتدا
صرف شروع نمود چون آنکلمه ضرب بشنیر ربست رسید بپرسید

که این چه معنی دارد مولوی گفت معنی زدن شیخ صاحب
فرمودہ من برای زدن مردم نیامدہ ام آخر از ینجا سرچشمہ
تلاشی پیر گردید تا آنکہ بخدمت شیخ جلال الدین
کبیر الاولیا پانی پتی رسید و در سلک بیعت داخل شدہ
مرید گشت و باوجود اینکہ شیخ صاحب را خرقت دادہ و
مجاز کردہ مگر شیخ صاحب گفتی کہ مرا تسکین بکمال حاصل نشدہ
آخر برای تلاش و تجسس پیر طرف کشمیر عزم کردہ روانہ
شدند و در انجا نیز مقصود حاصل نشد از انجا طرف بغداد
شریف تشریف بردہ روانہ شد و در انجا نیز تسکین
میسر نگشت باز سمت ہندوستان واپس آمد
و کلہ

وگفت که از اهل حیات چیزی حاصل نشد اهل رو

باهل ممات باید گردید شاید که از اهل ممات

چیزی بدست آید تا آخر متوسل شی اهل ممات گردیده در

روح ولی شریف نسبت و رابطه باطنی با کدام بزرگی صاحب

مزار متکلم گردیده مرابطه گشت آخر روزی فرمود که در

افاده و استفاده جنسیت باید تا که ثمره بدست آید بعده

شیخ صاحب مریدان خود را وصیت فرمود که مرا به پهلوی

این مزار قبر کنده به آراسته سازید تا من دران قبر در

آمده لکا بر خود مصروف شوم مریدان بموجب وصیت شیخ

چنین لحیات آوردند شیخ درون قبر در آمد و بالایش

قبر را پوشیدند چنانچه رسم است و تا عرصه شش ماه شیخ صاحب

دران قبر ماندند بعد انقضاء مدت مذکوره قبر شق کردید و مریدان

شیخ صاحب الشان را با احتیاط تمام بیرون آوردند و از انکه

جسم مبارک ایشان از نهایت لطیف شده بود ایشان را

در پینه ملفوف نمودند و غذا از قسم حلوا میدادند که آن

اکنون بتوشه مشهور است از انکه این حلوا شیخ صاحب را

بالطبع مرغوب بود مردم هم تا بهر گاهی می پزانیدند و بخدمت

شیخ صاحب آوردند حتی که از کثرت نمودن حلوا در ایام

حیات شیخ صاحب را با هم مریدان شیخ صاحب شکر برادری است

حلوا از خوردن همه یاران اندیشه [illegible] که [illegible]

وغیرہ حال مولوی شیخ صاحب حجور رسانیدند و ہمہ تحمل فرمودند
کہ پیشتر شنیدہ بودیم کہ توشہ حضرت شیخ عبد الحق
ردولوی حلیم کش و بھنگی فی نماز را جائز نیست دیگر
ہر کہ باشد جائز است کہ بخورد چنانچہ صاحبزادگان بہار
میگویند کہ ما این امتحان کردیم کہ ہر شخص حلیم کش کہ
توشہ شیخ صاحب خوردہ است بدرد شکم گرفتار شدہ است
اما احوال در مرأة الاسرار دیدیم کہ حضرت شیخ صاحب
فرمودہ است کہ ہر کہ توشہ مرا بدون اجازت من بخورد
دیگر جائز نیست و ہمہ بر این قول فرمودند کہ چند انجمن فقیر
حضرت خواجہ لیلہ نسوی را اگر کسی حضرتی نذر توشہ

شیخ صاحب ارادی حضرت صاحب آن نذر را قبول فرمودید در
لنگر خود صرف نمود شاید که حضرت صاحب را اجازت از شیخ صاحب
حاصل شده باشد و همچنین محل فرمودند که تلاش شیخ
عبدالحق صاحب پیر دیگر را بعد بیعت و خلافت از پیر خویش
قدری زیبا معلوم نمیشود مولوی خدابخش صاحب عرض کرد شاید
که استعداد شیخ صاحب زیاده باشد حضرت ایشان فرمود خیر همه را آن
محل عالی شاه گفت که از بابا صاحب گنج شکر قدس سره زیاده
استعداد نخواهد داشت و حالانکه بابا صاحب بعد بیعت پیر خود
جای نرفته مولوی خدابخش صاحب گفت که بابا صاحب پیر نیز
همچنین یافته که طرف دیگر ایکبارگی پیر نموده حضرت ایشان فرمود

کم پیر

که پیر بابا صاحب خواجه قطب صاحب رضی اللہ عنہما و ہمدرین
محل عام شاہ صاحب باز عرض شد که صاحب جراٰة میفرمایند
که در خاندان چشتیہ کسی بغایت صاحب استغراق بودند
یعنی حضرت خواجہ قطب صاحب و حضرت مخدوم چراغ دہلوی
و حضرت شیخ عبد الحق ردولوی رضوان اللہ علیہم اجمعین
ہمدرین محل باز مولوی خدا بخش صاحب عرض نمودند که ایشان
صاحب جراٰة میفرمایند که حضرت خواجہ قطب الدین بختیار
اوشی قدس سرہ العزیز قطب ارشاد بودند و حضرت شیخ عبد الحق
قطب ابدال بودند و ہمدرین محل حضرت ایشان باز فرمودند
که صاحب جراٰة میفرمایند که از حضرت علی احمد صابر صاحب واز

شیخ عبدالحق ردولوی خارق عادات و کشف و کرامات
بسیار صادر شده و بظهور پیوسته اند و از حضرت خواجه
مخدوم چراغ دهلوی قدس سره چیزی خارق عادات بظهور نپیوسته
و باز میگوید که این عدم ظهور خارق عادات از مخدوم صاحب
از اعاظم خارق عادات وی است که از غایت استقامت
از وی چیزی ظاهر نشده و همدر محل سخن درین افتاد که شیخ
عبدالحق محدث دهلوی مینویسد که در خاندان چشتیه نفعنا الله
بعد از حضرت خواجه مخدوم چراغ دهلی کسی صاحب کمال ولایت
نگذشته حضرت ایشان فرمود که حضرت حافظ صاحب صاحب
ملتانی قدس سره و حقیقت که حضرت پیر ما یعنی حضرت خواجه نور محمد مهاروی

میدید میفرمود که افسوس که شیخ عبدالحق محدث دهلوی موجود
نیست تا که ایشان را بحضرت خواجه تونسوی ممدوح نشان میدادم
و این سخن که در کتاب خود نوشته که بعد از حضرت مخدوم چراغ
دهلوی کسی در خاندان چشتیه نظامیه صاحب کمال نگذشته از
کتاب خود بدرست نخواهد شد لطیفه روزی حضرت ایشان میفرمودند
که اکثر اینچنین بظهور میرسد که تا ل هر کسی در همت ویل ...
اینهمه این سخن بر زبان مبارک راندند که مرزا فخر الدین خان
دهلوی در اوائل حال جیزی منصب داشت از تحصیلدار
یا تهانه داری نکرد مردم از وی بسیار شکایت میکنند که
در الوقت لیکن تعدی و ظلم میکرد و آخر الامر انجام و

نیک شده است و آنچه می‌فرمودند که رسیده است و این
بیت می‌خواندند بیت عاشق که شد که یار بحالش نظر کرد
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست آن می‌گوید کاتب
حروف که درین سخن حضرت ایشان که می‌فرمودند ایما
و ایمایک شده در رسیده است اشاره بود بآنکه میرزا فخر
الدین خان در آخر عمر تائب شده و حضرت ایشان بدست
مبارک خود داخل سلسلهٔ عالیه چشتیه نظامیه سلیمانیه
کرده بودند و هم نصیحت باین شغل حج خانه کعبه زادها الله تعالی شرفا
و تعظیما بجا آورده و هم دولت سعادتمندی قدمبوسی آنحضرت
حاصل کرده از هدایتی فرمودند که بسوی میرزا فخر الدین خان

حرف

خط فرستادم بدین مضمون که وقتی برای دریافت حالات
شما نزد محمد حسین در شمر ولی تار برقی فرستادم که اگر
شما را چیزی حال فخر الدین خان معلوم شد باید که به
ذریعه تار برقی اطلاع دهید تا که حال میرزا فخر الدین معلوم
شود آن هیچ جواب بذریعه تار ولیس نداده بلکه بعد از
هفت هشت روز بجای تار کاغذ او آمد میرزا فخر الدین
باز جواب این کاغذ فرستاد و می نویسید که مردمان بیری
و مریدی را از آن جدا شده و حالا که مریدی از پل صراط
گذشتم هم مشکل و سخت تر است بهر تقدیر باز حضرت
ایشان فرموده که بیشک این شخص راست است و این عبارت

خواندند که مرید را باید که کالمیت فی ید الغسال باشد و خود را
هیچ اختیار نداده باشند مرده بهر سو که برند آن برد برود
و هم درین محل فرمودند که میرا نام کل در زمانہ حضرت ما
یعنی خواجہ محمد سلیمان رضی اللہ عنہ خدمت لنگر شریف میکرد
نماز هرگز نمیخواند مگر در ماه رمضان که روزه هم میداشت و نماز
هم ادا میکرد و در کار بار لنگر به جهت و چالاکی بود و از
زبان حضرت صاحب قدس سره هیچ تقاضا نمیکرد چنانچه خدا بخش للانگری
میگفت که روزی در چهار شنبه در ماه محرم اراده باریک
نموده تیار شده که از دروازه بهشتی خواهم گذشت چراکه
تمام مردم از دروازه بهشت نمیگذرند بهشتی شود و من از زینہا

مرحوم خدا بخش لانگری گفت که من او را منع نمودم و گفتم
حضرت صاحب را عرض خواهم کرد که ترا رخصت ندہد که کار لنگر
شریف تنہا از من بغیر تو انجام نمیشود آخر میرا موصوف
اصرار نمود که من نخواہم ماند و شما را کے عوض خواہم داد
درین ہنگام بخدمت حضرت غریب نواز عرض نمودم که میرا
کل برای گذشتن دروازہ بہشت سمت پاکپتن شریف
تیار است و حال آنکه کار لنگر شریف بغیر او سر انجام نمیشود
حضرت غریب نواز درحال ویرا طلبید و فرمود که را است شنیدہ
قصد پاکپتن داری میرا ہوشی عرض نمود که بلی صاحب
حضرت غریب نواز فرمود که چرا پاکپتن میروی عرض نمود که

در آن شهر میفرستادم نه برای محض رفتن آن شهر مرید عرض داشت
کرد که حضرت در آن وقت اینقدر فرموده بودند که ترا فردا
بفلان شهر رفتنی است و اگر در آن کدام کاری خیری نفرمودند
مرا تعمیل حکم حضرت ضروری بود که بجا آرم ازین جهت رفتم
اکنون باز خواهم رفت و هر کاری خدمتی که تا آنشهر آنحضرت
حکم فرمایند که بجا خواهم آورد فائده باید دانست که درین
دو حکایت حضرت ایشان یعنی در حکایت میر اکمل و
حکایت مرید حضرت حاجی الحرمین قدس سره اشارت بدین معنی
نموده اند که مرید خویشتن را و کار و بار خود بهر حال سپرد شیخ
گرداند و خود را هیچ دخل نه دهد چنانچه ذکر آن سابق گذشت

خود را هیچ

و ہمدریں محل فرمودند کہ غلامان حضرت ما ہمچنین کسان عامی
بودند الحال خاصان این زمانہ با ایشان برابر نشستند لطیفہ
روزی حسب معتاد پیش خانقاہ شریف بعد از نماز عصر نشستہ
بودند کہ از مولوی خدا بخش صاحب پرسیدند کہ فردا جبان
یوم است کہ ارادہ چاہ شمائیم یعنی ارادہ کندیدن چاہ
داریم چہ طور است مولوی بندگی ہم عرض کرد کہ بسیار
نیک ساعت است و مولوی محمد یار صاحب
است باز مولوی خدا بخش صاحب رحمہم

کردیم بکرہ
بعد از آن

فرمودند کہ صلاح فقیر نیز ہمچنین است کہ فردا شمارا کرد با بر
از آنکہ

از انکه یوم خمیس سعید ست وهم فردا تاریخ هفدهم ماه
ربیع الاول و اینهم ساعت نیک ست بعده حضرت بنجهل باز سر
از مولوی خدابخش پرسیدند که بکره خمیس کدام وقت
گویند یعنی کدام ساعت را مقرر میکنید مولوی موصوف
عرضداشت که بعد از صبح صادق اول پهر یعنی اول پاس
بکره خمیس ست بعده حضرت درین محل فرمودند که نزد اهل هنود
روز چهارشنبه روز سعد ست وحال انکه یوم چهارشنبه یوم نحس
ست باز در پنجاب فرمودند که در هنود هند و همیشه که بسفر
ملتان و پنجاب میروند بروز چهارشنبه میروند و فرمودند که از کارهای
نقصان و خساره نرسیده و تغیر همیشه نمکور امنع

میسازد دیگر وی بازنمی آید و میگوید که خداوند این روز
چهارشنبه بسیار نیک روز است و همدرینجا حضرت ایشان
این حدیث قدسی فرمودند انا عند ظن عبدی بی لیکن
بظن و عقیده موقوف است و کلام این حدیث آنچنان
فرمودند که مولانا صاحب مولوی خدابخش ملتانی بسیار نیک
شخص بود روزی کدام مریدوی ازجائی آمده عرض کرد
که مولانا صاحب فردا یوم خمیس است و تاریخ که خدائی
تعالی شم قدم رنجه فرمایند بعید از غلام
بیرون شهر ملتان قدر چهار میل
فاصله بود مولوی

یک روز پیشتر گفتی امروز روز چهارشنبه است

روز سفر منع است زمین گاهی

کردند

دریں یوم السفر

شاید مریدی از صاحب اخلاص و دو سه خاطر بود گشت

و همراه موصوف سوار شد روانه

مینا جاه گشتری جست و در راه پیدا شدها و دنبال

اسپ مولوی [illegible] را گرفت مولوی موصوف [illegible] خود را دشنام

داده میگفت که ببین چهارشنبه آمد و اسپ خود را از دو [illegible]

مرید گفت که مولوی صاحب چهارشنبه نیست این پنجشنبه است

مولوی موصوف گفت ای خانه خراب این چهارشنبه است

شتر نیست تا آخر آن شتر مولوی صاحب را دریافته از
اسپ بر زمین انداخت و پای مولوی صاحب شکست
و همدرین محل بلا هم اینحکایت حضرت ایشان اینسخن و نمودند
که وقتی در دیپجا عارضه جدری که کودکان را میشود واقع
شده بود فقیر هم دران زمانه دو پسر داشت آخر برای
معالجه اینمرض شخصی یوسفشاه نام سید مقرر نموده بودیم
که ایشان از اطبا نیم اگرچه دریجا همیان نصیر هم علاج
جدری از سوزن زدن میکرد دیگر اینجانب تیراگا و تمیا
عثمان نام شخصی را نزد سید یوسفشاه فرستاد
و گفتم که بیرون روز شنبه سید مذکور را در دیپجا بیارکه آن
روز

روز یوم مبارک است تا که کودکان را سوزن بزنند از آنکه
آن مرد سید است از دست وی شفا خواهد شد چون عثمان
مذکور نزد سید مذکور رسید و سید را گفت که شما را
حضرت لقمان حکیم طلبیده است برای سوزن زدن کودکان
که در شهر ما یان عارضه جدری بسیار شایع شده است
و هم فرموده که سید مذکور را بروز دوشنبه حاضر دربار
که بروز دوشنبه کودکان را سوزن زده آید که این روز
مبارک است سید مذکور همراه او هم با یان تیار شده
در آن وقت مردم آنجائی از خویشان وی آمده نزد سید
مذکور را گفتند که شما درین روز که روز راطوار یعنی روز

نیز معالجہ کردند بجہد سید مذکور گشت کہ مدت تا ہفت
ہشت روز در بینی مسطور تا کہ حال کہ دکان معلوم شود
آخر قضای الٰہی بران رفتہ بود کہ موت در کودکان واقع
گشت رفتہ رفتہ ہمہ ہشتاد بچہ کان فوت شدند حتی کہ
آن دو پسران اینجانب ہم در ینجملہ فوت شدند مگر از ان
جملہ ہشتاد بچکان دو بچہ باقی ماندند دیگر ہمہ اصل
بحق شدند و سید مذکور را نیز شب محرقہ گوی للدق یا
شد تا کہ قریب الموت گردیدہ بود باز بحکم الٰہی صحت یافت
فائدہ باید دانست کہ درین حکایتہای مولوی صاحب
و سید صاحب دو دفعہ مذکور ہند و اشارہ باین بود کہ کار.

موقوف لطف و عقیده است چنانچه از مضمون حدیث
شریف معلوم شد لطیفه چون بکره چنین میر کلور رسید
علی الصباح قبل از نماز فجر قدری پیشتر از وقت معمولی
حضرت ایشان و جناب صاحبزاده حافظ محمد موسی صاحب
بمسجد تشریف آوردند و نماز بجماعت ادا فرمودند این
پر معاصی امامت نموده چون از صلوة فارغ شدند
حضرت ایشان حکم فرمودند که جمله فقرا و درویشان
بیایید تا به آستانه شریف حضرت غریب نواز دعا خواهیم
که کار ما را چاه کندن کی زنجیر باختتام رسد و آب شیرین
زهر و مردم را از و نفع رسد آخر الامر حضرت ایشان

و ثنا

و جناب حضرت حافظ محمد موسی صاحب با جمیع درویشان
و علما درون آستانه شریف حضرت غریب نواز قدس سره العزیز
رفتند و در آنجا دعا خواستند و بعد فراغ دعا بیرون
آمده سمت موضع گنبد بیرون چاه موصوف که شرقاً
مقابل صحن مسجد شریف واقع است با جمیع اصحاب از
درویشان و فقرا و علما تشریف آوردند و دائره چاه را
بجاران کشیده راست نمودند در آن وقت این فقیر
پیر جی حاجی را طلبیدند و حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که اول شروع شما را باید کرد که گنبد بر آن زمین
نیز از دست مبارک خود بدست این فقیر دادند و شروع نمودند
در ملک مانجی رحمان حکیما توکلوی

مذکور چند چند گذر نمودند و هر یکی را امر نمودند که
خاک از دائرهٔ چاه بیرون اندازند و درون دائرهٔ چاه
نیفتد از ان بعد ازین چهار نفر مذکوره میاں حسین را
فرمودند بعده همچنین درویشان را فرمودند که هر یک از ایشان
نیز یک یک دو دو گذار کرده میرود ایشان تکبیر کرده
میفرمودند اللهم افتح لنا بالخیر واختم لنا بالخیر واجعل
عواقب امورنا بالخیر والطف لنا بالخیر برحمتک یا ارحم
الراحمین و باید دانست که دائرهٔ این چاه ده در ده
گز شرعی نهاده شده است تا که منتهای نجاست باشد
در سن ۱۳۰۸ هجری روز خمیس قبل طلوع آفتاب

تاریخ هفدهم ماه ربیع الاول شروع احداث و
بظهور پیوسته لطیفه روزی بعد صلوٰة عصر حسب معمول
بر آستانه شریف حضرت غریب نواز قدس سرہٗ جلوس میفرمودند
که از مولوی خدا بخش صاحب پرسیدند که ابر همیشه
سایه بر سر آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم میکردند یا
گاهی گاهی مولوی مذکور عرضداشت کرد که بجنسه معلوم
نیست بعده حضرت ایشان فرمودند که مولوی فدا دار
بخش پیش فقیر حکایت کرد که روزی در خدمت شاه
حضرت قبله عالم رضی اللہ عنه مردم آنجا شستہ بودند روی
بخدمت حضرت آمدند و عرض نمودند که اینها کسی بارش

دیگران را چه طاقت که از عبودیت پا بیرون نهند یعنی
من هم مثل شما بنده ام مولوی داد ربخش گفت که من
گفتم او هم آن بنده بود یعنی رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
وقتیکه بیرون رفتی ابر بالائی او سایه کردی حضرت
غریب نواز قدس سرها فرمودند هر وقت نی هر وقت بالای
سر مبارک آنحضرت صلعم ابر سایه نمیکرد بلکه گاهی گاهی
مولوی داد ربخش گفت که من ازین کلام حضرت
غریب نواز متحیر گردیده مگر از جهت ادب باز عرض نمودم که
این از کدام جا ثابت است بجز بنده ازانجا برخاسته
در شهر چشتیان در مسجد یکجا اقامت داشتم آنجا رفتم و خفتم

چون بوقت ظهر بیدار شدم چه بینیم که بارشش کهدی
بافراط شده که از اینجا بخانقاه شریف راه گذشتن هم
مشکل بود آخر از اینجا خاستم وقت ظهر بود که بخدمت
حضرت غریب نواز رسیدم چون نگاه حضرت بر من افتاد
فرمودند که مولوی چه طور بارشش شد گفتم بسیار خوب شد
همدرین حضرت ایشان باز فرمود که شاه صاحب عالم
شاه نیز امروز همچنین میگفت که از حدیث بخاری
شریف هم معلوم میشود که سایه ابر بر آنحضرت صلعم
هر وقت میلی بسبیل دوام نبود بلکه گاهی گاهی خفا کرده
حضرت صلی الله علیه وسلم از گرمی تشنگی شدید میشده

ہجرت فرمودند وقتیکہ بمدینہ منورہ رسیدند مردم
آنجا کہ برای استقبال رفتند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
در میان مہاجرین نشناختند کہ آنحضرت صلعم کدام
یکی ہست تا کہ ابا بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بالای آنحضرت
از ردای خویش سایہ نمود بعدہ اہل مدینہ منورہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم دانستند کہ این سردار ایشان ہست بعدہ
مولوی خدا بخش صاحب عرض نمود کہ این حدیث را
من نیز ہمچنین حدیث در بخاری شریف دیدہ ام و قصہ را
از سر آغاز کرد چنانکہ گذشت بعدہ حضرت
ایشان باز فرمودند کہ سایہ ذات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

همیشه نبود یا گاهی گاهی نبود و گاه گاهی نبود باز مولوی
خدا بخش صاحب عرضنمود که مرا اینچه معلوم نیست که همیشه
سایه نداشت یا گاهی گاهی حضرت ایشان فرمودند که
سایهٔ ذات آنحضرت صلی الله تعالیٰ علیه وسلم نیز چنین معلوم میشود
که گاهی بود و گاهی نبود وقتیکه اتحاد کمال با و تعالیٰ شانه
داشتی درانحال شاید که سایه نداشتی چنانچه بلابشاه
گفته سه احد احمد وچ فرق نکوئی ذره یک پیچ مروڑ بیرا ۱
و وقتیکه بدیگر سو مشغول بودی درانوقت سایه داشتی
مولوی خدا بخش صاحب عرضداشت کرد که چنین معلوم
میشود از بیکاهم حضرت ایشان این فقیر را سخت تشتت

بمعنی پراگندگی پریشانی - تتر بتر

روی نمود کہ آیا حضرت ایشان این چہ میفرمایند کہ سایۂ
ذات آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بسایہ ابر بالای آنحضرت صلعم
قیاس میفرمایند دریں جای فقیر عرضداشت کرد کہ از روایت
انس بن مالک اصحابی رضی اللہ تعالیٰ عنہما چنان معلوم میشود کہ ذات
آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم مانند آفتاب محض النور بود از بخیت
سایہ نداشتی حضرت ایشان ازین سخن فقیر را چندان
التفات نفرمودند آخر در آن شب بعد صلوٰۃ مغرب از فقیر
بجای خود آمد و کتاب شرح دیوان خواجہ حافظ را مطالعہ
نمود کہ زیر شرح این بیت خواجہ حافظ قوله

آفتاب از روی تو شد در حجاب و سایہ را

بان

باشد حجاب از آفتاب تحریر معنی چنین نوشته که آفتاب
از پرتو روی آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم در حجاب ابر
متواری شدی چه روی آفتاب به پیش روی آنحضرت
مانند سایه بود و سایه را از آفتاب باگزیر است چنانکه
مولوی جامی فرمایند سه سایه نشین چتر از آفتاب
و تیر ارسد که مصراع ثانی را مستانف گوئی
درو نیز اشاره بسوی معجزه رسالت واری یعنی آفتاب
از روی او در حجاب ست و ذات ایشان که همچو آفتاب
سایه نیز گردا و نمیگردد چنانچه مولوی جامی گویند بیت
سایه ندیدست کس از پیکرش سایه خورشید بود بر سرش

شعر عن انس بن مالک رضی الله تعالی عنهما ما انکشف

فی یوم و شمس ظل النبی صلی الله تعالی علیه وسلم علی الارض قال

لان الشمس نوره خلق من نوره علیه السلام و نور القمر

من نور النهار و نور الشمس القمر اللیل کذا فی فتاوی

الظهیری تم کلامه و نیز در ان شب کتاب مطلع الانوار

مولینا امیر خسرو دهلوی قدس سره را ملاحظه کردم و ازان

نیز در باب نعت آنحضرت صلعم این دو بیت درباره

عدم سایه ایشان فرموده رباعی سایه خویش آنکه نگردید پیش

نشد اشتیش از پی خورشید خیش تا چو بسوزیم در دل

آفتاب بخود نکنی سایه برادر عذاب تقصیر بدل گفت

کہ ازین روایات صاف معلوم میشود کہ ذات آنحضرت
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم سایہ ہرگز نداشتے و حال آنکہ حضرت
ایشان چنین میفرمایند کہ سایۂ ذات آنحضرت صلعم
گاہی شایدبود وگاہی نبود کہ اسبق ذکرہ آخر فقیر در ان
شب وقت صبح موقعہ نہ یافت کہ این روایات عدم
سایۂ ذات اقدس آنحضرت صلعم بخدمت حضرت
ایشان عرض نمایم تا آخر روز گذشت بر خوردیم
حضرت ایشان بعد صلوٰۃ ظہر در مسجد خورد حسینی والہ
تشریف ارزانی میداشتند و مولوی یار محمد پسر
بنشی والہ و دیگر درویشان ہم حاضر بودند کہ فقیر نیز

حاضر گردید و این روایات همراه خود برده عرض نمود

که ازین روایات معلوم میشود که ذات اقدس آنحضرت

صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہرگز سایہ نداشت و آنحضرت پر پرورز

میغر بودند که سایهٔ ذات اقدس آنحضرت صلعم معلوم

میشود که گاہی بود و گاہی نبود حضرت ایشان فرمودند

که من سایهٔ ذات آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نگفتم

بلکه سایه ابر بالای آنحضرت صلعم گفتم که گاہی بود و

گاہی نبود و در سایهٔ ذات آنحضرت صلعم ہیچ شکی

نیست که ہرگز نبود اما اینقدر ہست که در روایات در

وجوه آن مختلف فرموده است بعضی میگویند از آنجهت

سایه

سایهٔ ذات آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم نبود و بعضی
گویند ازینجهة بعده حضرت ایشان روئی مبارک سوئی
مولوی یار محمد مذکور گردانیده فرمودند که مولوی شمارا
چه طور معلوم ست مولوی موصوف عرضداشت کرد که
هم در کدام کتاب دیده ام که سایهٔ ذات اقدس آنحضرت
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم هرگز نبود حضرت ایشان فرمودند را
ست همدرین محل امیدوارم باز عرض نمود که آنچه آنحضرت
میفرمایند که مولوی داد از رحمٰن از حضرت خواجه بولسو
چنین روایت میکردند که آنحضرت غریب نواز در جواب
میفرمودند که هر وقت یعنی ابر بالائی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

دیدار

من

نیز بیرون سایہ میکرد بلکہ گاہ گاہ ابر بر آنحضرت
غرض ابر بود از نیز رسالت چنانچہ شارح دلائل المعجزات

در شرح این عبارت اللہم صل علیٰ من کان یظلہ

الغمامات چنین مینویسد کہ ابر با بتدای آنحضرت صلعم
قبل از نبوت سایہ میکردند برای اظہار نبوت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از آنکہ اینہا از قسم معجزہ بود
و بعد از نبوت بتحقیق نرسیدہ بلکہ این ثابت است
کہ آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم در سفر سایہ میکردند
چنانچہ از حدیث بخاری شریف سیشتر معلوم شدہ
و ہمہ درین محل باز غلدم عرض نمود کہ از قول شارح

دلائل

الدرعلی رد عالم

دلائل الخیرات در شرح عبارت اللهم صل علی

من کان یری من خلفه کما یری من امامه نیز
ثابت میشود که ذات آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم محض
نور بودند خالی از کثافت بشری چراکه آنحضرت صلعم
چنانکه پیش خود میدید همچنین پس پشت خود هم میدید
برؤیة بصری و بعضے گویند که نور باطن بود و بعضے
گویند که آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم دو چشم در
پس پشت خود مانند سوراخ سوزن داشتند و این قول
ضعیف است حضرت ایشان این تقریر غلام را تعلیم
فرمودند لطیفه روزی بعد صلوة عصر در خانقاه

شریف از مولوی خدا بخش صاحب پرسید که امروز
کاغذ گل محمد خان آمده که از مولوی صاحب بپرسید که
چند سال با انگشتری زر سرخ یعنی طلا و با پوستین
که پوشش بالائی وی ریشمین است نماز ها خوانده ام
درین چه فتوی است مولوی مذکور گفت نماز ش جایز
است با کراهت اگر احتیاطاً اعاده نماید بهتر است چرا
که با کراهت اداشده اند حضرت ایشان فرمودند به
سبب حبس مولوی که عرض کرد که حبس عند المعتبر
است و مسلم این است که استعمال این هر دو
اشیا مذکوره اما ساو زینه حرام است حضرت

ایشان

ایشان باز این حدیث فرمودند التائب من الذنب
کمن لا ذنب له آئنده توبه کند یعنی بر تائب گناه نیست
نمازها را قضا نباید کرد و آئنده توبه کند و همدرین مجلس
فرمود که مولوی احمد اگرچه بزرگی وغیره خواهد داشت
مگر این سخت سوء ادبی میکرد وقتیکه نماز جمعه حضرت
ما را امامت میکرد در آنوقت پائجامه ریشمین میپوشید از
ریشمی که کناره زرین داشت هیچ نمیپوشید و نماز جمعه را
باین هر دو جامه میگزارد با امامت پائجامه ایشان را
ندیدم که آیا گره باسمه دارد یا نه مگر مردمی ایشان را
خوب دیدم که زیر دو آستر کرباسه ناک سبز رنگ ...

سخن غلام را تسلیم فرمودند و بعد ز تحمل باز فرمودند
که حضرت صاحب قدس سره با خدا بحدی مشغولی داشت
که بسوی آدمی کس نگریست چنانکه مولوی نور محمد پیش
حضرت صاحب امامت میکرد آخر مولوی مذکور را عارضه بسوار
لاحق گردید چنانکه احتیاط از نجاست هم نمیکرد و مردم
نیز شکایت مولوی موصوف پیش حضرت صاحب میکردند حضرت
صاحب قدس سره هرگز بسخن مردمان بحق مولوی موصوف
التفات نمیکردند هرگاه که بنماز تشریف می آوردند
و مولوی مذکور را که در انجا حاضر بودی حضرت صاحب در ان
حال میفرمودند که مولوی نور محمد کجاست بخوانید تا امامت

کنند نماز گزاریم در ایوان عرض میکردند که فلان مولوی موجود
نیست فلان فلان مولوی دیگر موجود است حضرت صاحب
سخن ایشان را التفات نمیکردند و میفرمودند که
مولوی صاحب را بطلبید و تا وقتی انتظار میفرمودند
تا اگر مولوی صاحب حاضر آمدی خوب ورنه اگر مولوی مذکور رخصت
دادی و کدام عذر پیش کردی بعده لاچار کسی دیگر
پیش امام بخشی نماز میگزاردند و همچنین حال و کیفیت
با مولوی عظیم محمد معامله فرمودی تا وقتیکه او میآمد
انتظار میفرمودی و باوجود آنکه مولوی عظیم محمد را غایت رعشه
بضعف پیری قوای سست الحق شده بود که هر وقت نماز

او دایم

داشت و این بیت خوانند بیت شیر مرد افگنده خواهد
براه، کار سگانست بر سر و لگاه ها بلکه اولی غلام جعفر
صاحب حافظ امام بخش نام چنین اتفاقی داشت که [illegible]
غریب [illegible] مکانی داشت و آنی را از دست
خود تعمیر میکرد و آب از چاه بدست خود می آورد و دران
ایام چاه مسجد احمد خان و الد تعمیر شده بود یعنی
نزدیک بود و مشهور شده بود که آب شیرین دارد لهذا
زنان همه شهر ازین چاه آب پر کرده میبردند و مکان
حافظ امام بخش بر سر راه بود و زنان شهر همین راه
گذر آمد و رفت میداشتند و از چاه آب میبردند روزی

روزی شخصے اورا گفت کہ زنان اینجا بی پاجامہ
و لہنگہ می پوشند حافظ مذکور گفت کہ من ندیدم آن
شخص گفت چرا دروغ میگوئی صدہا زنان ہر روز
پیش روی ہمگان شما برای آب میروند و می آیند
و تو میگوئی کہ من ندیدم حافظ مذکور حلفًا گفت مگر
این دروغ نیست کہ ہرگز لباس زنان اینجا را ندیدم
چون حضرت ایشان این سخن تمام کرد از مجلس برخاستہ
سمت مسجد برای نماز مغرب روانہ شدہ در ہمین وقت
باز ذکر معاملہ حضرت صاحب قدس سرہ با ہر دو مولویان
مذکورہ کہ امام بودند آغاز فرمودند تا مسجد بعینہ گنجشم

خواجگان مشغول شدند و همین سخن را تکرار میفرمودند
تا آخر درین محل گریه نمودند و فرمودند که چنین بود و وار
حضرت صاحب شاید که قبله عالم رضی الله عنه با آنحضرت
چنین وصیت فرموده بودند که بهر کس دست نهادی بایدابر
اثر اینکه از لطیفه روزی بعد نماز عصر در خانقاه شریف
حضرت صاحب قدس سرهٗ نشسته بودند از مولوی خدابخش صاحب
پرسیدند که راست تخلص شیخ سعدی قدس سرهٗ از جهت آنست
که تعریف سعد میکرد مولوی خدابخش عرض میکرد که راست
حضرت ایشان فرمودند که سعد بن زنگی صاحب را با سعد
چنانکه تعریف سعد میکرد مولوی صاحب عرض میکرد شاید که

ما هم

مامور باشد باز حضرت ایشان فرمودند از که مامور باشد
مولوی خدا بخش باز عرض نمودند شاید که از دل مامور شده
باشد حضرت ایشان فرمودند که بقول شما صحیح مگر ما هم
از شان شیخ سعد بعید معلوم میشود از انکه شان
اولیاء الله مانند جامه سفید ست از ادنی رنگ
داغ می پذیرد نه جامه رنگین و به ازار خود اشاره
فرمودند که این ازار من رنگ نیل دارد هر چند که بر ان
رنگ دیگر افتد معلوم نمیشود بعده مولوی خدا بخش عرض
تعریف شیخ سعید صاحب ایشان عرض نمود و گفت سعدی را حضرت
مقام عالی داشت شاید که شما هم را بتعریف سعد مشغول شده

و باطناً با خدا مشغولی فراشت و این تعریف شاید که برای
استتار حال خود میکردند و انتقام نمایست چنانکه ابو
بکر صدیق رضی الله عنه مبدولنب و تدبیر لشکر در نماز
میکرد و در حال آنکه با خدا هم مشغول میبود چشم مشت ایشان
فرمودند که اینجا لی بدکسی حاصل نیست چنانکه اینجا
هم حاصل نیست وقتیکه کدام امر پیش آید در عین نماز
تدبیر آن هم کرده میشود و نماز هم با ارکان خود ادا میشود
باز از جهت تکسیر نفس و اخفائی حال خود از شیخین
اضطراب نمودند و گفتند که از ما این طریق عادت
ارکان قولی و فعلی صلوة رد امیشوند و از اولیا البعید

رضوان اللہ تعالیٰ علیہم بطریق حقیقت از انکہ اولیا اللہ
محفوظ اند خود او تعالیٰ شانہ حافظ حال ایشان ست کہ
خطرات شیطانی را دران مدخل نیست بخلاف حال ما یان
کہ بادنیٰ خطرہ برہم میشود چرا کہ اولیاء اللہ مامور اند بامور
ثلثہ ہم بانتظام ظاہری وہم بادائی صلوٰۃ وہم بحضور
باطنی و مایان ماموریم فقط بادائی صلوٰۃ وحضور
ازین حق تعالیٰ مرایشانرا استعداد زیادہ عطا فرمودہ
حافظ حال ایشان گردیدہ کہ بار ایشان گران ست بجہت
ماموری ایشان بانتظام ظاہری و باطنی بخلاف مایان
در محل غلام عرض داشت کرد کہ در رشحات از بہاء الدین

نقشبند قدس سره روایت میکنند که در مکه معظمه در منا
شخصی را دیدم که قدر پنجاه هزار [۱ دینار] خرید و فروخت کرده و درین
اثنا یک لحظه از خدا غافل نگردید و همچنین با خدا مشغولی
داشت همدرین محل حضرت ایشان قصه پیوستن حضرة
صاحب قدس سره در حین وصال قبله عالم رضی الله تعالی عنه
آغاز فرمودند که حضرت صاحب قدس سره که میفرمودند دران
زمان که قبله عالم صاحب رضی الله تعالی عنه از دار فانی بدار بقا و جاودانی
رحلت میفرمودند این بنده در آن وقت بصوبی آن قبله
روانه شده بود در آن وقت کفش نو مهیا کرده بودم در راه
هر دو پای من مجروح شد آبله کردند که هر دو کفش من از خون

پر شدند

پرسش‌ها همه زمین میریخت و حتی که پس پشت خود که نظر می
کردم زمین بموضع قدم من از خون آلوده میبود تا آخر
جلد هر دو ناخن بهر دو پا منسلخ شده بر زمین افتاد
و حال آنکه اینجانب را هیچ خبر نبود همدرین محل حضرت
ایشان فرمودند که از همه همه قوت بر تعلق و جذبه نسبت
است و بلاهم آمیخت اینحکایت فرمودند که از زبان
درویشان حضرت صاحب قدس سره بارها شنیده‌ام که
کدام پادشاه اسلام هم در کدام ملکها هیچ شهر بگفتار فتح کرده اند
در آن شهر همه مسلمان ایشان باشند و در آن همه مسلمانان گشته
پیش از همه ما هم همچه لشکر مراقبه نبود پادشاه لشکریان

خود را حکم بقتل ایشان کرد لشکریان بادشاه رفتند و
ایشان را بشمشیر و غیره آلات قتل زدن گرفتند
هر چند که زدند بر اجسام ایشان هیچ اثر نکرد آخر الامر شخصی
پیش کلام بزرگ عرض کردند آن بزرگ فرمود که اجرام حجاب
میان مغان و اصنام اندازید تا شمشیرها اثر کنند
لشکریان بادشاه بحکم آن بزرگ میان مغان و بتان ایشان
حجاب انداختند و همه را کشتند این همه اثر تعلق
و نسبت بود که ذوات ایشان با بتان عین شده
سنگ گردیده بودند چون حجاب میان ایشان حائل
گشت تعلق ایشان منقطع گشت از آن کشته شدند

لطیفه

لطیفه روزی سخن در لتر لیت اولیا افتاده بود حضرت
ایشان فرمودند که میاں صاحب حاجی پور والہ که خلیفه
حضرت قبله عالم صاحب چهار ولیت رضی اللہ تعالی عنہما سنه
سال قبل از وصال قبله عالم غریب نواز قدس سره رحلت نموده
چون خبر وفات ایشان بحضرت قبله عالم رضی اللہ تعالی عنہ
رسید آنحضرت بسیار خیلی افسوس فرمودند درین
عرض نمود که میاں صاحب حاجی پور والہ بسیار صاحب کمال
بودند ایشان کامل بود قبله عالم صاحب قدس سره هیچ نفرمودند
آن شخص باز گفت که میاں صاحب ایشان کامل بودند بعده
حضرت قبله عالم رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند که من انسان کامل

یک حضرت مولینا فخر صاحب قدس سرہ را دیدہ ام نہ دیگری را
ہاں میاں صاحب آدم نیک بودند لطیفہ روزی از مولوی
خدا بخش صاحب پرسیدند کہ میاں حمد صاحب از گلستان
شاید باب سیوم از عشق تمام کردہ یعنی غرض حضرت
ایشان ازین سوال انعکاس کلام بود بدین مضمون کہ
حضرت شیخ سعدی قدس سرہا در ہشت باب گلستان ذکر
سخن عشق ہیچ نفرمودہ اند از آنکہ از سیاق و سباق
کلام حضرت ایشان معلوم میشد کہ متصل کلام سابق
باز ازین معنی فرمودند کہ شیخ سعدی ہمہ کتاب را بہ وعظ و
نصائح مملو ساختہ و آنچہ اصل بود امروز نشی است ذکر

نفرمودہ

نفرموده که عبارت از حضرت عشق ست چون عشق آمد
همه امورات از عبادات و ریاضات و عدل و توبه و
تقوی خود آمدنی هستند از آنکه اینهمه تابع عشق اند چون
عشق نیست هیچ نیست بعده همدرین محل فرمودند هر کسی را
علیحده علیحده مذاق ست مذاق شیخ سعدی صاحب قدس سره
وعظ و نصائح ست و مذاق مولینا روم صاحب قدس سره
عشق ست هرچند که کلام خود را باین و آن سو میگردانند
باز رجوع بذکر عشق میکنند و مذاق جامی صاحب قدس سره
علیحده ست که اکثر کلام وی در وحدت وجود است سوز انیده
روز سخن در ادب افتاده بود حضرت ایشان هر زبان بار

که اصل همه کار عشق است پس هر چند که عشق زیاده میشود
همانقدر ادب نیز زیاده میشود لطیفه روزی تقریر نمودند
که امروز سردار میانگ لطیفه شاه صاحب که از حیدرآباد
آمده بود خوب حالت وجد نمود به نهایت خوشحالی چنانکه
در کت میفولیسند اول اینکه با پوشش بود و دستار است
پیش سمت حضرت غریب نواز قدس سره مناسب وقت
میکرد دوم آنکه بر سخن بموقع مناسب استاد و لذت
سماع و حالت وقتی معلوم میشود که صوفی سخن دان نیز
باشد بعده باز تعریف سردار میانگ صوفی فرمودند که
آدم تارک دنیا اوقات ست دگر اینقدر ست که کدام زنی

زانی

بیگم را همراه خود آورده هر چند که انسان در میان آتش
و پنبه احتیاط کند تا هم اثر میکند یعنی قرب جسد با زن
بمنزله قرب آتش ست با پنبه هر چند که دران احتیاط کرده
آید تا هم اثر آتش به پنبه میرسد لطیفه روز دیگر میان
سردار بیگ حیدرآبادی را میفرمودند که فردا روانه می
شوی سردار بیگ عرض داشت کرد که بلی حضور روانه
میشوم حضرت ایشان فرمودند که دل میخواهد که چند روز
دیگر هم توقف میکردی مگر شما هم لاچار هستید که دیگر
رفیقان شما میروند اگر شما با چند نفر میبودی پس
انتظار نبود مگر در ایام عرس حضرت عزیزالله قدس سره

ضرور بیائید سردار بیک عرض داشت کردند ایشان را الله تعالی

بعده بمراین محل ملازم ایشان فرمودند که قبل از وصال

حضرت صاحب قدس سره بدو سال صاحبزاده محمد صاحب

نبیره حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنهما در ینجا تشریف آورده

بودند وقتیکه بسمت خانه روانه میشد حضرت صاحب به

صاحبزاده صاحب فرمود که صاحبزاده صاحب هرگاه که بمزار

قبله عالم غریب نواز قدس سره رویداز جانب بنده بخدمت

حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه عرض نمائید که آرزوی بنده

بسیار که یکبار بنده را بزیارت خود مشرف سازند

و خود بنده از جهت ضعیفی طاقت آن ندارم که حاضر

شدن

خدمت شوم اگر مرا قدر یک مثل هم طاقت سواری بر

اسب میبود هرگز نماندمی مگر چه کنم للاچار هستم لطیفه

همدرین محل باز فرمودند که یکسال در عین ماه ساون

حضرت صاحب قدس سره برای زیارت حضرت قبله عالم رفته

تشریف میبردند و در راه بسبب طغیانی دریا آب بسیار

بودند چنانچه چهار چهار گروه گرداگرد ملتان آب استاده

بود چون حضرت صاحب قدس سرها بمزار حضرت قبله

عالم صاحب رضی الله عنه رسیدند صاحبزاده میان نور احمد صاحب

فرزند حضرت قبله عالم صاحب رضی الله عنهما پرسیدند که حضرت

امسال در راه آب بسیار بود آنحضرت چه طور آمدند حضرت

حضرت صاحب در جواب فرمودند که صاحبزاده شما چه میفرمایید

این دریای آب بود اگر دریای آتش بودی هم شما نمیدانید چه بود

حضرت ایشان این شنیده تبسم کردند قوالان را که همراه ایشان سوار

بیک آمده بود اشاره فرمودند که کدام غزل بخوانید در نوبت

سوار بیک صوفی عرض کرد که فلان مولوی را اکثر ذوقی

روزی حالت آمده بود در عرصه هفت روز در این حالت

سکر و بیخودی بود چنانچه نماز هم از وی فوت شده بود در

انحالت بیخودی غزلی انشا فرموده اگر مرضی مبارک باشد

تا قوالان بخوانند لطیفه باز هم درین محل فرمودند که حضرت

صاحب ما را نیز روزی در مزار حضرت قبله عالم رفته بودند ذوقی غلبه

حالتی

حالتی و بیخودی که بدی طاری شده بود که از بینی مبارک

ایشان قطرات خون جاری شده بود و هیچ حس و حرکت

در ایشان نماند و این حالت بیخودی تا دیر ماند در آن وقت

میان نور احمد صاحب فرزند حضرت قبله عالم صاحب رضی الله تعالی عنهما

هم حاضر بودند آخر صاحبزاده صاحب نواب غیاث الدین خان را

طلبانیدند که مردی حاذق بود چون نواب مذکور نبض حضرت

صاحب را ملاحظه نمود گفت که صاحبزاده صاحب حال

حضرت صاحب قدس سره بعینه همان حال قضیه حضرت

خواجه قطب صاحب رضی الله عنه که در حالت سماع شهید

شده بودند از آنکه در نبض حضرت صاحب هیچ حرکت معلوم

میشود باید که تهیه تجهیز و تکفین کنید آخر درین اثنا
چون بار نبض حضرت صاحب را ملاحظه نمودند در نبض
مبارک وی چیزی حرکت محسوس میشد آخر تدریجا در تمام
جسم مبارک ایشان حرکت محسوس شد و بهوش باز آمدند
مجرد نشستن فرمودند که وقت نماز بر من گذشته است
پانی و پای من بسوی قبله عالم رضی الله عنهما مردم عرض نما
کردند که نه پای جناب سمت قبله عالم نشده و نه وقت
صلوة گذشته حضرت فرمودند الحمد لله من نمی خواستم که ترک ادا
چیزی که این حکایت از مولوی فتح محمد شاه والد نیز
بی تمیز شنیده بودم مگر تفاوت است که مولوی

فتح محمد گفت که هر دو چشم مبارک حضرت صاحب بسبب غ
دوارژگون برآمده همچنان کشاده بودند تا اگر مگس بران
نشستی هم پلک خود را نمیزدند یعنی هر دو چشم مبارک ایشان
مانند مردگان همچنان کشاده بودند که در وی هیچ حرکت
پلک زدن نبود و نیز مولوی محمد گوهر سفیر نمود که در بیماری بخود
سر مبارک ایشان بر زانوی حضرت حافظ جهان صاحب
ملتان قدس سره بود و پایهای مبارک ایشان بر زانوی حضرت
قاضی محمد عاقل صاحب قدس سره بود و هر دو بزرگوار گرفته
دست و پای مبارک ایشان میمالیدند و جناب صاحبزاده
میان نور احمد صاحب قدس سره بالای ایشان باد کشش میزدند

تا آنکه از این حالت بخودی بیدار شدند و از شیخ غلام
رسول نیز این حکایت بدین مضمون شنیدم و شیخ فرمود
فرمود که من از زبان مبارک ایشان هم چنین شنیده
بودم شاید که حضرت ایشان امروز در روی اختصار نموده اند

لطیفه روزی سخن درین افتاده بود که کارها همه بر وقت
موقوف اند حضرت ایشان بر زبان مبارک راندند که شخصی
ملا سکندر اوان کاری از متوسلان حضرت ما بود
که در ملک کهتران رفته بود و در آنجا همیشه ملائی میکرد
و کدام زن را نیز در نکاح آورده بود آخر الامر روز
شخصی چوز نام کهتران که رئیس آن قوم بود نظر وی بر
زن

خون جاری شد حتی که صدها مردم با هم دیگر کشته شدند
و چون تمام مذکور نیز با جمیع اقارب خویش درین جنگ و
جدال کشته شد بعد یکه از وی هیچ نام و نشان نماند مگر
دو سه نفر از اولاد و اقارب نامبرده باقی مانده بودند
مگر آن هم خوار و هلاک و از ملک خود فرار و دربدر میگشتند
بلکه تمام قوم کهتران بسبب ابتدا فعل چند سال خوار و
هلاک از ملک خود فراری بودند و دربدر میگشتند
و نیز درین اثنا قوم هرای که بسیار شیر آتش مردم سخت
بر سر ایشان تاخت آورده تمامی ملک و املاک ایشان را
تباه گردیده تاراج بردند درین محل مولف با خدا اقسم شهادت

غرض ذکر و که حضرت فضیل بن عیاض رضی الله تعالی عنه
در اوائل حال رهزنی میکرد شبی بر سر راه نشسته
بود که یکی قافله میگذشت و شخصی از آن قافله این
آیه میخواند الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم
لذکر الله چون این آیه شریف بسمع حضرت رسید
دیر او در گرفت فی الحال تائب شد حضرت ایشان فرمودند
که احمد جام صاحب را قدس سره نیز چون وقت در رسید از شغل
خود توبه کرد لطیفه روزی میفرمودند که امروز کسی
سوداگر از قوم شیخ سکنه قصبه پوسنی ما از مشهد
مقدس آمده و اوصاف مزار اقدس حضرت علی

رضا

رضا قدس سرہٗ کہ از جملہ دوازدہ امامان اند رضی اللہ
عنہم بیان میکنند و میگویند کہ بر مزار مبارک آنحضرت
زر و نقرہ بسیار صرف شدہ و مردمان آنجا از
حد زیادہ معتقد ایشان اند و ہجوم مردم بسیار میباشد
چنانکہ ہر وقت قدر دو سہ ہزار آدمی از دور و دراز آنجا
موجود میباشند علاوہ از مردم شہر مشہد و نیز یک
زنجیر گرد مزار آنحضرت نشاندہ ہر مجرمی از خونی و غیرہ کہ
درون احاطہ آن زنجیر بیاید امن و معاف است ہیچ کس
بر و غرض ندارد مگر کلہم زائرین آنجا مردم شیعہ اند
بعد رین محل بلدہ رمیشہ باز حضرت ایشان فرمودند

که در چشت گرد مزارات خواجگان ما نیز زنجیریست
هر مجرمی که در وی آید ایمن میشود و هیچ کس بوی تعرض
نمیکند مگر اکنون در آن تفاوت افتاده از جهة آنکه
سجاده نشینان آنجا قدری ادب نمیکنند در مجلس مولوی خدابخش
عرضداشت کرد که خواجگان چشت بسیار زبردست
و صاحب تصرف و حاکم وقت بودند چنانچه در کتاب مینویسد
روزیکه حضرت ابویوسف چشتی قدس سره در خانه کعبه
رسید بیت الله شریف از جای خود برخاسته گرد او
گردید حضرت طواف نمود پس بجای خود باز رفت بعده حضرت
نیز بر وی طواف نمودند این معامله را شیخ [illegible] شریف

نقل

خود معائینہ مسکردند از ینجہت فقہا نوشتہ اند کہ اگر خانہ
کعبہ بجائی خود نباشد ہم بسمت جائی آن صلوۃ جائز است
درین محل حضرت ایشان فرمودند کہ اگر فقہا این حال را
بچشم خود میدیدندی کہ قبول فرمودندی ہمدرین محل باز
در تعریف خواجگان چشت فرمودند کہ جامی علیہ الرحمۃ
در نفحات الانس در تعریف خواجگان چشت مینویسید
کہ چشتیان با خدا یار و از ہمہ خلق بیزار و چشتیان ہمہ
چنین بودند در ینوقت مولوی خدا بخش عرض کرد کہ جامی
صاحب این قول را از شیخ الاسلام نقل کردہ است و نیز در
تعریف چشتیان چنین فرمودہ کہ چشتیان لی بالک

در کار خود حال اک لطیفه روزی در سفر پاکپتن شریف
که در موضع منتگمری نزول فرموده بودند وقت دو
پاسی شب شده بود دسترخوان آورده شد درین اثنا ذکر گنج شکر
حضرت بابا صاحب گنج شکر رضی الله تعالی عنه افتاد داعی
نمود که در کدام کتاب خاندان نقشبندیه علیه الرحمة نوشته
دیدم که روزی حضرت بابا صاحب مهمان بهاؤالدین
زکریا ملتانی رضی الله تعالی عنه شده بودند حضرت بهاؤالدین زکریا
دعوت حضرت بابا صاحب قدس سره نمودند حضرت بابا صاحب
فرمود که دعوت شما بی سماع است کدام سماع باید بهاؤالدین
زکریا در الوقت آدم خود را فرستاده قوالان را طلبیده

قوالان را

قوالان حاضر آمدند و سماع را دادند بهاؤالدین زکریا
از محفل برخاسته بگوشه نشست و بتلاوت قرآن مشغول
شد در این اثنا بابا صاحب قدس سره حالتی درگرفت و در
وجد آمد و روی مبارک خود را سوی بهاؤالدین زکریا
نموده فرمود که بجنب ای سهروردی بهاؤالحق صاحب
فرمود که بجنبد سهروردی تا بجنبد عرش و کرسی بابا
صاحب قدس سره روی سوی آسمان کرد و فرمود که
بجنب ای عرش و کرسی در جنبیدن بهاؤالحق صاحب
بی اختیار از تلاوت قرآن برخاسته در رقص آمد حضرت
ایشان از شنیدن این سخن بغایت در جوش آمده

لحظہ ہر دو چشم مبارک خود را از جوشش بالا گرفتہ بودند
بعدہ سر مبارک خود را فرو د آوردند در ہمیان صاحبزادہ
محمود صاحب فرمود کہ اگر این بار ہم بہاؤ الحق صاحب قدس سرہٗ
از جا بر نخاستی نوبت بجند رسیدی میگوید کاتب
حروف کہ شیخ حضرت بابا صاحب قدس سرہٗ بہاؤ الحق
صاحب قدس سرہٗ حضرت ایشان را چنین چسبیدہ بود
کہ چند بار بار ہم ذکر آن فرمودند لطیفہ روزی
حضرت ایشان از دروازہ خانقاہ شریف بسوی
مسجد برای نماز مغرب بیرون آمدند ناگہان بنظر
مبارک بر حاجی شمشیل افتاد کہ جوان تنومند ایچو بہائی

سخت میزد برای کشتن نفس خود و این قاعده
وی بود که هر روز و شب با خود میکرد حضرت ایشان
فرمودند که در جای پادشاهان و سلاطین عجائب خانه
اسباب و اشیای گوناگون میباشد و در مکان این
پادشاه یعنی حضرت صاحب قدس سره عجائب خانه آدمیان
ست که از هر قسم آدمی در ینجا موجود اند و شماره لیسبوکا
حاجی مذکور کردند و نیز چند اشخاص دیگر را یاد فرمودند
بعده فرمودند که این چوب زدن طریقه النفس کشی نیست
و این بیت خواندند بیت هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر
دامن آن نفس کش را سخت گیر و همدرین وقت فرمودند

که نفس و شیطان حضرت منصور العصر بر دو سگها
لاغر همراه ایشان میگردیدند در میان مولوی یار محمد
بندگی والد عزیز منصور که روزی حضرت منصور صاحب قدس سره
بر کسی مهمان شده بود آن شخص این هر دو سگان را
که همراه ایشان بودند بغایت خدمتگزاری کرد و وقتیکه
حضرت منصور صاحب قدس سره از آنجا روانه شدند کسی
از آن شخص پرسید که چرا خدمت این دو سگان بسیار
نمودی آن شخص در جواب گفت که شما ندانید این سگها
یک نفس حضرت منصور است و دیگر شیطان او پس من
چرا خدمتگزاری او نکردمی لطیفه روزی کوه فقیر را

دوره

دوره جنون در گرفته بود چنانکه عادت شریف بود که
در ہر ماه یک مرتبه بران دوره جنون غالب میشد
دران ایام شعر و اشعار لا یعنی بے سر و سامانی
گفت و از اکل و شرب ہم چیزی خبر نداشت حضرت
ایشان فرمودند که جای حضرت ما خانه خوردن ها
ست که از ہر قسم آدمی درینجا موجود است و اشاره لیموئی
کو ہم فقیر کردند بعده اشاره لیموئی حاجی ترا تحصیل کردند
فرمودند که اینچنین شخصی در جهان کسی نبوده باشد
که با وجود اینکه دانا و ہوشیار روشن بوده است و خود را
شب و روز بچوبها سخت میزند و میگوید که من نفس خود را

که از فلان شخصی شنیده ام که در لاهور دو درویش

می بودند یکی همیشه می خندید و دیگری همیشه می گریست

و آنکه می خندید بابا جی را ہسو می گفتند روزی آن ہر

دو بزرگوار با هم ملاقی شدند آنکه همیشه می گریست

بآنکه همیشه می خندید گفت ہسو اینا چھوڑ دی

رونی دہر حیثیت کسے نہ پایا ہسکر یار نہ پایا

حیثیت ہسو جواب داد رونا ہسنا ایک سمت

کوئی جانی دو کسے نی پایا ہسکر کسے نہ پایا رو

ہمدرین محل مولوی یار محمد صاحب بندی واله عرض

داشت کرد که چنین شنیده ام که حضرت عیسی و

یحیی علیہما السلام ہمزمان بودند و عادت عیسی علیہ السلام
ہمین بود کہ ہمیشہ میخندیدند و یحیی علیہ السلام ہمیشہ
میگریست روزی ہر دو باہم ملاقی شدند عیسی علیہ السلام
یحیی علیہ السلام را فرمود کہ شما را چہ بلا شدہ کہ ہمیشہ
مینالید و از رحمت خدا چنین نا یوسی حضرت
یحیی علیہ السلام گفت کہ شما چرا ہمیشہ میخندید مگر از
خوف خدا بیخبر ہستی و از دور لا ؤ بالی ہستے و از ہمہ
یکدیگر اثبات دلائل میکردند آخر الامر ہر دو پیغمبران
منتظر وحی شدند درین اثنا وحی نازل شد کہ
انا عند ظن عبدی بی الی آخر کار عیسی علیہ السلام را

حق تبارک و تعالی از بیداد کفار رہانیدہ بر آسمان برد
و یحیی علیہ السلام از دست کفار شہادت رسید درین محل
حضرت ایشان فرمودند کہ این ظن از کجاست و این
حدیث فرمودند لا تتحرک ذرۃ الا باذن اللہ یعنی ہر
امر بید قدرت اوست تعالی شانہ بعدہ این بیت
فرمودند بیت بگوش گل چہ سخن گفتہ کہ خندان است
بعندلیب چہ فرمودہ کہ گریان است درین محل مولوی
یار محمد بانیء عرض نمود کہ در کتابہا می نویسند کہ بندہ در
اختیار بی اختیار است درین محل بندہ عرض داشت کرد کہ
مولوی جامی علیہ الرحمۃ نیز این معنی را قدر این زبان گفتہ

اوا فرموده رباعی هرچند باختیار مشهورم من وزمذر هست
جبر چیریان دورم من نه مجبور زختیار سرورم من بادعوی
اختیار مجبورم من لطیفه روزی میفرمودند که وقتی
شخصے از مریدان ملای کوٹه وال ضلع پشاور نزد من
آمده وچند مسائل یعنی هشت نه مسائل پیش کرد وگفت
که ملای کوٹه وال موافق این مسائل عقیده دارد
وآخوند صوابی ایشانرا باعتقاد این مسائل کافر
گوید ومن مرید ایشانم آنحضرت درین امر چه میفرمایند
اگر فی الواقع باعتقاد اینمسائل ملای کوٹه وال کافر
ست تامن ازدست مرید شده تجدید بیعت نمایم واگرنه
نیست

بیعت خود را چنان بر حال خود گذارم فسخ نسازم
حضرت ایشان فرمودند که من آن شخص را دشنام دادم
و گفتم که ای کمبخت تحقیق و تفتیش این امر قبل از
مرید شدن چرا نکردی که آیا آن شخص کافر است یا مسلم
وقتیکه مرید شدی پس چرا تحقیق عیب جوئی پیر خویش
مینمائی تحقیق این امر قبل بیعت باید نه بعد از بیعت
ای مسلمانان شاید که تفتیش حال ایشان کنید هر
مرتد نشوید وقتیکه شخص مرید میشود پس پیران شاید
که از وی بگردد نه ممکن باشد خواه بعد از انکه دنیا چند روزه
سبب بجهت دیگر باشد که مشتی ست پس باید که ایشان را

بسر برد خود فردا بروز حشر حالی برکسی از ایشان هر چه باشد
معلوم خواهد شد نه بینی اگر کدام شخصی را با زن بد
زشت اتفاق نکاح افتد همدرین دنیای چند روزه
بهر طوریکه باشد با و بسر میبرد لیکن همراه پیر خود چرا
نبرد همدرین محل ملائم ایحکایت از شیخ فرمودند
وقتیکه شیخ صنعان زنار بگردن خود نهاد همراه
ایشان شصت یا هفتاد خلیفه بودند سوای مریدان
او شیخ صاحب ایشانرا فرمودند که شما الحال پی کار خود
روید از انکه هر چه حصول مقصود شمایان باینجانب
متعلق بود از دین و ایمان وغیره آن از من
مستغنی

منتفی شده مناسب که احوال در پی مقصود خویش
بروید همه خلف و مریدان وی باطراف و جوانب
منتشر شده رفتند مگر یک مرید ایشان همراه ایشان ماند
و نرفت شیخ صاحب آنرا فرمود که شما چرا نمی روید
آن مرید عرض کرد که الشیخ من نه طالب دین هستم و نه
طالب ایمان و غیره من محض عاشق و طالب ذات
توام دیگر مرا هیچ در کار نیست این سخن مرید شیخ و صدق
و اخلاص وی حقتعالی را پسند آمد و در حال تقصیر
و گناه شیخ را معاف فرمودند و مرتبه هردو بزرگوار
از پیشتر زائد و برتر نمودند همدرین محل فرمودند که

مولوی امام الدین با وجود آنکه از حضرت صاحب قدس سره مجاز بودند بر علم ظاهری حضرت قاضی محمد عاقل صاحب رضی الله تعالی عنه فریفته شده مرید ایشان گردیدند و از حضرت غریب نواز قدس سره ارتداد آوردند و ازین خبر نداشت که علم ظاهری پیش علم باطنی هیچ حقیقت ندارد از آنکه علم ظاهری کسبی است که در مدرسه های انگریز وغیره هم حاصل میشود بخلاف علم باطنی الغرض هر چند که مولوی شهسوار وغیره مولوی امام الدین را ملامت میکردند و میگفتند شما علم ظاهری حضرت صاحب را چه دیدید که علم ظاهری کم دارند اودر جواب میگفت

میگفت که بیشک حضرتصاحب علم ظاهری خوب
داشت مگر قاضی صاحب در علم ظاهری دستی عظیم دارد
القصه روزی این شیخ بسمع مبارک حضرتصاحب قدس سره
کسی رسانید که امام الدین رفته مرید قاضی صاحب
شده حضرتصاحب را از استماع این سخن سخت ملال
آمد و فرمودند که مولوی امام الدین دیوانه ست که خدا
را واگذاشت و بدیگر جا رفت بعده کف یک دست
مبارک را بر دیگری زد و فرمود که دو ملا مرغی حرام شد
درمیان دو ملا مرغی حرام میشود از آنکه یکی گوید چنین باید کرد و دیگری گوید چنین
باید کرد درین گفتگو مرغی می میرد و حرام میشود بیچاره

گفتن یا رسیدن حضرت غریب نواز قدس سرہٗ مولوی امام
الدین دیوانہ شد حتی کہ زنجیر بپائی او انداختند
ہر چند کہ علاج معالجہ کردند سود مندی نگشت بعدہ در
حضرت غریب نواز در مسکین گفت صاحبزادہ میان
نور حسن صاحب فرزند حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالی
عنہما تشریف بردہ بودند کہ صاحبزادہ صاحب میان
نور حسن بخدمت حضرت غریب نواز عرض نمودند کہ
یا حضرت مولوی امام الدین غریب الحال از حد زیادہ
ہلاک شد اگر تقصیر دی عفو فرمائید تا من او را حاضر
آرم حضرت غریب نواز قدس سرہٗ از مینحن نہایت در

بجوش

جوش آمد و بمجرد شنیدن این سخن همه خاستند و روان
شدند حتی که از بسیاری عجلت یکی کفش بر پای
مبارک کرد و دیگر بر جای خود باز گذاشته روان شدند
و فرمودند که صاحبزاده صاحب درین امر بنده را معاف
فرمائید که این سخن رشد ندارد از آنکه مولوی امام
الدین همین یک نفخ انگشت نمائی کرده بود و من هم حضرت
صبح دیر آزردم که ریزه ریزه شده خارج خواهد شد
نه سالم آخر حضرت غریب نواز قدس سره از انجا روانه
شد و مولوی مذکور در آن لت دیوانگی مرد و بعده
زن امام الدین مذکور بالسر خود و محمد علی نام که در آن

ایام خردسال بود در اینجا بخدمت حضرت غریب نواز
حاضر آمدند و برائی عفو تقصیر خویش عریضه پیش کردند
و دران این بیت نوشته بود بیت کنه بود مرد
ستمکاره را چه تاوان زن و طفل بیچاره را حضرت
غریب نواز را قدس سره بر حال ایشان رحمت آمد و گناه
ایشان عفو فرمودند و نیز از پسر مولوی ند کور پرسیدند
که چیزی سبق میخوانی عرض نمود که بلی یا حضرت چیزی
میخوانم حضرت غریب نواز فرمودند که خوب سبق به
خوان و دعا هم فرمودند که برو الله تعالی ترا خوشحال
خواهد داشت لطیفه روزی میفرمودند که مزار گنبد

مولوی امام الدین مذکور که درون احاطه خانقاه
شریف حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه تعمیر شده و او درانجا
مدفن یافته بواسطه صاحبزاده میان غلام فخر الدین صاحب
ست که با فرزندان ایشان رابطه دوستی داشت و این واقعه
نه بسمع مبارک حضرت غریب نواز کسی رسانیده و نه خود
حضرت غریب نواز بچشم خود دیده که درین ایام رفتن
حضرت غریب نواز قدس سره بسمت مهار شریف بسبب کبر
سنی معطل شده بود ورنه مدفن کسی مولوی مذکور
درون احاطه خانقاه مبارک حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه
کی تعمیر رسیده ازانکه حضرت غریب نواز را از فعل مولوی مذکور

بجدی جلال چسپیده بود که صرف از شنیدن نام مولوی
مذکور اگر احیاناً کسی بر زبان راندی بغایت در جوش
و جلال آمدی و چهره مبارک ایشان دگرگون شدی ازین
سبب نام مولوی مذکور کسی از خوف ایشان بر زبان
نراندی و نه ذکر وی کردی بعد رحلت حضرت ایشان فرمودند
اگرچه مدفن و گنبد مولوی مذکور درون احاطه خانقاه مبارک
ساختند مگر گنبدش مسدود الباب ماند ازانکه
درون گنبد وی یک قسم مورچه‌ها سرخ بکثرت میباشند
هر کسی که درون وی برای فاتحه خواندن رود مورچه‌های
مذکوره بر وی چسپند و وی را میگزند آخر الامر لاچار

التخلص

اشخص لے تا بشاہ و ابس بیرون می آید لطیفہ روزی
سخن در کشف و کرامات اولیا افتاده بود حضرت
ایشان بر زبان مبارک راندند که مردم وبابلی ازان منکر
اولیا اند که ایشان آن اولیاالله ندیده اند که ازان
کشف و کرامات صادر میشدند ورنه منکر ایشان نگشتند
مگر چونکه ای اولیاالله همه مخفی شدند ازین جهت مردم
وبابلی هم منکر آمدند و این بیت خواندند بیت گر نبودی
واقفان امر کن از جهان کم گشته بودی این سخن ها
ای مر چون واقفان امر کن کم گشتند یعنی مخفی شدند
مردم هم از ایشان بانکار آمدند لطیفه همدرین ذکر مقامات

وحالات کشف وکرامات وکیفیت ظهور خرق عادات
حضرت خواجه تونسوی قدس سرہ العزیز اقتای حضرت
ایشان برزبان مبارک راندکه مولوی واداربخش می گفت
که جناب حافظ محمد علی شاه صاحب خیرآبادی مثنوی شریف را
بسیار دوست میداشت واکثر اوقات ویرا مطالعه می فرمود
ومیگفت که مرا فیض روحی از جناب مولانا روم صاحب نفعنا
حاصل ست ونیز مولانا روم باینجانب ارشاد فرموده که
بزرگان خود را درعقد بیعت حضرت فخر الاولیا خواجه
تونسوی قدس سرہ باید کرد ودرسلک سلسلهٔ ایشان
داخل شوید ازینجهت بنده مرید ایشان گشته ودرسلک

علاوه ایشان داخل شده مولوی مذکور گفت که روزی
من از شاه صاحب یعنی محمد علی شاه سوال نمودم که در میان
حضرت ما یعنی خواجه تونسوی و مولانا روم صاحب رضی
الله تعالی عنهما چه فرق است ازین مسئلت بنده شاه
صاحب بغایت رنجیده و ملال خاطر گشته فرمود که از
چنین سوال کردن میخواهی که مرا کافر کنی چند مدت
برین بگذشت که مرا باز طلبید و گفت که مولوی ایچ مشکل
نیست که بمن رو نموده و استمداد حل آن از مولانا
روم طلبیده و آن مشکل حل نشده باشد و همچنین
هیچ کاری و مشکلی نیست که نه بنده روآورده و التجا

آن بجناب حضرت خواجه تولنسوی قدس سره برده شد
و آن بانجام نرسیده مگر همین قدر فرق ست درمیان
این هر دو بزرگوار که هر کاری دشواری که حل و کشیده آن
مولانا روم صاحب قدس سره بتوجه میفرمایند حضرت با
یعنی خواجه تولنسوی قدس سره العزیز آن را بخنده و تبسم حل
میفرمایند همدرین محل بلا کم و کیف اینحکایت فرموند
که سالی در ملک امساک باران بود و مردمان شهر خیابان
مرد و زن برای دعا طلبی بارش جمع شده و التجا بحضور
حضرت صاحب قدس سره آورده حضرت صاحب قدس سره درانوقت
مطایبة فرمود که مودی کسر فلان عجوزه بافته ضفیره
زر روی خوش طبعی
گیسو
سازند

سازند فی اصحاب بارش خواہد آمد ہمو لوقت زبان حیثیت یانی

گرد آن عجوزه شدند و آنرا گرفته موئی سر و پیرا بیرون

ضفائر ساخته بافتند عجوزه بافتن موئی سر وی بارش

گیسوان
باریدن گرفت و تا دو شب و روز موئی سر آن عجوزه نه

کشادند و بارش آنچنان میبارید حتی که مکانها و دیوار ها

مردم انهدام در گرفتند بعده موئی سر آن عجوزه را

کشادند و بارش هم منقطع گردید ہمدرین محل قصه

عبور دریائی آنحضرت غوث الوری قدس سره که در میان عالم

مشهور است آغاز نمودند و گفتند من نیز در آن سال

همراه حضرت صاحب بودم چون بدریائی سنده رسیدیم

کشتی بر گذر موجود نبود ازانکه حاکم وقت همه کشتیها را
به بیکار گرفته بود و هیچ کشتی فارغ نبود درینوقت
حضرت صاحب و جمله درویشان پریشان و متحیر که درین وقت
چه تدبیر کرده شود ازانکه باز رفتن بکدام آبادی هم دشوار
و درینجا نزول هم دشوار آخر الامر قدری توقف نمودیم
درین اثنا بعضی درویشان برای غسل و شستن جامه که
بدریا شدند چه بینند که آب دریا بالکل افتاده و کم شده
بود حتی که تا ناف و کمرگاه مردم میرسید آخر درویشان این
حالت را بحضور حضرت صاحب قدس سره عرض نمودند که آب
دریا بالکل کم شده است اگر حضرت ارشاد فرمایند

تا عبور کنیم حضرت صاحب قدس سره ارشاد فرمودند که خوب است
عبور نمائید پس همه درویشان با جمیع اسباب و مراکب بدریا
عبور نمودند مگر یک حضرت صاحب تا وقتی نشسته بودند
که همه درویشان و مال اسباب عبور کردند و من نیز همراه
حضرت صاحب نشسته بودم بعد ازان مردم چند لشتک
گیاه آورده و با یکدیگر بسته و مانند کشتی ساخته و
چند نفر شناوران نیز حاضر آمدند و حضرت صاحب
و این بنده را بران لشتکها سوار نموده از دریا عبور
نمودیم در اثناء راه حضرت صاحب قدس سره بغازیخان نام
شخصی مطائبه فرمودند که سبحان الله این دریای

غازیخان است که اینجانب را راه داد غازیخان هم چون آن
مطابق مقتضای حضرت صاحب داد و گفت آری اینجانب
را همه حال دریا از هر وجه معلوم است و از همه دستوری و وقوف
است هم درین محل حضرت ایشان باز فرمودند
که مشرب حضرت صاحب قدس سره در هر چیز اختفا و استتار
بود هر کاری و کراماتی که از ایشان بظهور پیوستی و در پرده
بودی کدام سبب ظاهری را بهانه ساخته آن کار را
بانجام رسانیدی و بلکه تمام اینمعنی اینحکایت فرمودند
و استشهاد آوردند که درین علاقه مزار بزرگی است
که آنرا شمر خیبر گویند و متعلق مزار وی جایی است

بکی...

پس ہر کسے راکہ درزمان حضرت صاحب قدس سرہٗ سگ دیوانہ

میگزید و التجا بحضور حضرت غریب نوازمی آورد او را می

فرمودند کہ برو و آب چاہ شہر خضر بیرغسل کن چون

آن شخص بچاہ شہر خضر بیرغسل میکرد فے الحال شفا یافتی

این شخص یک حیلہ سازی ظاہر بود ورنہ در اصل ہمہ

تصرف خود آنحضرت غریب نواز قدس سرہٗ بود لطیفہ درین

شخصے ہندوستانی سوال کرد کہ یا حضرت حضرت

خواجہ بزرگ اجمیری نائب الرسول فی الہند و حضرت

غوث پاک شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہما باہم

ملاقی شدہ بودند یانہ حضرت ایشان فرمود کہ در ملاقات

ایشان با یکدیگر اختلاف است اما در همزمانی ایشان شکی
نیست که همزمان بودند و هم در میان عوام الناس
این سخن مشهور است که ایشان با یکدیگر همشیره زادگان
بودند درین مولوی خدابخش عرض نمود که این سخن غلط
مشهور است ازانکه از هیچ کتابی ثابت نمیشود [illegible]
همدرین محل حضرت ایشان فرمودند که این سخن اگر صحیح
شود هم قرب ظاهری است که چندان قابل اعتبار نیست
مگر ایشان را قرب دیگر که عبارت از قرب الی الله است
که در وی غیر را گنجایش نیست واقع بود

[illegible]

حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم
ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی ست

تمت بعون تعالی شانه بروز شنبه

۳ ربیع الثانی سنه ۱۳۴۳ھ

از قلم شکسته رقم

[illegible]

[illegible]